

مدیر کل

جلال الدین الحسینی مؤید الاسلام
ساحب امتیاز روزنامه هفتگی
و یومیة (جبل المتین)
(عنوان مراسلات)
طهران خیابان لاله زار
نائب مدیر میرزا سید حسن کاشانی
دبیر اقا شیخ یحیی کاشانی
غیر از روزهای جمعه همه روزه
طبع و توزیع میشود

یومیة

جبل المتین

۱۳۱۱

طهران

قیمت اشتراك سالیا نه

طهران ۴۰ قران
سایر بلاد داخله ۴۵ قران
روسیه و قفقاز ۱۰ منات
سایر ممالک خارجه ۳۰ فرانک
(قیمت يك نسخه)

در طهران يكصد دینار
سایر بلاد ایران سه شاهی است

قیمت اعلان سعطری

دو قران است

روزنامه یومیة ملی آزاد سیاسی اخباری تجاری علمی ادبی مقالات عام المنفعه

با امضا قبول و درانتشارش اداره آزاد است

دوشنبه ۱۹ جمادی الاولی ۱۳۲۵ هجری قمری و ۱۳ تیر ماه جلالی ۱۲۹ و ۱ زویه ۱۹۰۷ میلادی

(بحران عظیم)

کشتی حیات ایران امروزه در خطر بزرگی است
نمیدانیم از این کردابه‌های هولناک که او را احاطه کرده
خلاصی ممکن است یا محال موقع ایران حالیه باندازه
نازک است که میتوان گفت از دو بیست سال قبل تا کنون چنین
روزی ایران را روی نتموده و اینقدر خطرناک نبوده انواع
امراض مزمنه و اقسام اسقام مولمه برهیکل این خاک
هجوم آورده است از یکطرف دشمنان خارجی در کمال
زیرکی مترصد وقت و منتظر فرصت رواط مابا خارجه
زیاد تبیه خارجه در همه بلاد متفرق آنها حاضر بانه ،
ملت هم در هر کجا پیمانته شان لبریز و همه بلاد نموده
روز رستا خیز ، قرض روس يك وسیله خیلی دلچسب
حفظ حقوق تبیه سند اعتبار ، مفسدین و منافقین در
پی برار و ختن آتش فساد حرم در پیش و حرامی در پس ،
دزد در کمین قائله خسته و ناتوان ، یاسبان خواب ، دشمن
خاکی راهنمای حرامی ، دست امید کوتاه راه فرار
سدود ، بسکه هم فریاد زده ایم صدا گرفته و نفس بیرون
نمیاید کرک هم مستحفظ غول بیابان در کمین شب تاریک
راه نا صافی و باریک — کجا دانند حال ما سبک باران
ساحلها از طرف دیگر مردمان دانا یا نادان دست بدست
هم داده در هر ج و مرج بلاد و رفع امنیت سعای
و مجدند هر روز است که اخبار ناگوار از يك گوشه
میرسد و حادثه بلوی و انقلاب از هر گوشه استماع میشود
هنوز از وقایع ما کو گوشمان آسوده نشده خبر وحشت
انگیز شهر زلجان قلب ما را مکرر ساخته با اینکه از
هزار خیر یکیرا بما نمیدهند و بقل خود در استنشارش

میکوشند باز آنچه بما میرسد برای حکایت وضع مملکت
دلیلی کافی است مخبر روتر از لندن خبر میدهد که بطرف
قونسل خانه انگلیس در کرمانشاهان شلیک کرده اند و دولت
ایران در مقام عذر خواهی جبین نیاز بر خاک مالیده است
..... از سایر بلاد نیز نظیر آنها شنیده میشود که
خاطر را مشوش و ذهن را پریشان میسازد و آنم را در
عالم خیال مجبور میسازد بر آنکه دست قوی فتنه را که
در داخله مملکت مشغول است پیدا کند خوب فرض کنید
واقعیه شیراز اگر حقیقت نزاع يك ماده داشت و محض
رفع امنیت نبود حال که پسر قوام الملک آمده چرا قصه
کوتاه شده نه اسمی از ترافع است و نه نامی از محاکمه در قصه ها
گذارده شد و مطلب ختم کشت توغرتی که او خود ز مادر
تزاز حریف تمام شد و در عرض سنه پسر تقیب السادات
تجدید مطلع کرد بله مقصود بعمل آمد و گفتگو تمام شد
معلوم میگردد این فقراء که در بین جنگ وجدال کشته
میشوند مال المصالحه هستند عمل جناب حاج آقا محسن هم
مسکوت عنه ماند و دم بنده و حریف دیده شد آنچه اصل
مقصد بود کشتن جمعی بیگناه بود که بعمل آمد حاجی
آقا محسن هم لابد انسانیت خود را کرده است و تلافی گذشتها
را نموده حالا باید از جای دیگر فتنه بلند نمود و
دوزو کلک تازه چید :

عراق و فارس گرفتگی بشهر خوش حافظ

بیا که نوبت زنجان و وقت تبریز است

امروز تکلیف بنده و اخوی متامی است که آتش تازه که در زاویه
مقدسه دارد تازه مشتمل میشود دامن زنی و ضمنا باسم دیگران
شهرت دهیم و از رحمت خدا مایوس نباشیم شاید دوباره
فساد رنگ و آبی پیدا کند و خلق بهم افتند منظره خوش

استبداد جاوه گر شود بخت بخشیم رفته صالح کتان مراجعت کند بمن و تو چه ربط دارد ایران می رود یا می ماند خر خود را بران و آتش دریای دیزی خود کن ایران هر کجا میخواهد برود من چهار روزه که اینجا هستم بار خود را بار کنم دنیا آب باشد یا سراب بحال من چه فرق میکند رند فلاش باش تخم فتنه هر طرف بیاش ای برادر در عالم اخوت نصیحت مرا بشنو مردم را بهم بیانداز و خودت آسوده شو سی سال است که از این پلنگ من نان خورده ام گوش بحرف روزنامه نویسا مده باید همه را توفیق کرد اینها عضو مفسدند وجودشان اسباب زحمت است اگر اختیار فرنگستان هم دست من بود اینجا هم روزنامهها را توفیق میکردم ایران هزار سال روزنامه نداشت کارش گذشت فضول در مملکت ما لازم نیست —

ملت را باید چنان در فقر و پریشانی گرفتار کرد که برای قوت یومیه معطل شده دست از هرزگی و فضولی بیجا بردارند من مقلد بطرکبیر هستم که گفته کلوی ایران را کم کم بفشارید خودش بمیرد حال واقعا آب و خاک که مردن ندارد مقصود دولت و مات ایران است اینها را باید بقسمی سر کرم خود ساخت که مات بازیمای حریف بشوند یک وقت خبر دار شوند آب از سرشان گذشته و پل انطرفی آب است خوب حالا و بای بی پولی بهمه جا سرایت کرده است باید این کار را قدری قوت داد که هر روز طایفه مطالبه حقوق عقب افتاده را نموده داد و فریاد بکشند تا مجلسیان را خسته کرده اذن بدهند استقرض از خارجه بشود ان وقت همیای حریف تازه کار یعنی المان را بمیدان آورد و رقباء را بر هم انداخت تا بینیم کار بکجا منتهی میشود و در روی چه پاتنه میایستد هر کدام غالب شد طرف او رفت و بهلوان زنده را عشق گفت و زود تراز گیر این مریض خلاص شد انوقت قصیده میرزا مهدی خان دکتر را خواند

اگر رفت ایران بمن چه بمن چه

اگر گشت ویران بمن چه بمن چه ..

تا بروند خبر دار شوند من صد فرسخ راه رفته ام

و از چشم ناپدید شدم

باری حالت ایران در بحر ان . مرض در نهایت شدت . علاج صعب . طبیب بد خواه . پرستار نابکار . ضعف غالب . چشمها بگودی . رنگ پریده . خدا رحم کند . کردگار تفضلی بنماید . — خوب راه چاره هست ؟ اگر از من میپرسید بله چاره صحیح علاج برء الساعه اما بشرطیکه درست گوش بدهید خواس را جمع کنید قدری طمع از لبرهای زرد بپزید اول باید طبیب دلسوز بر سر بیمار آورد که واقعا دلش بخواد مریض

راحت شود فکر گرفتن یققران خود ناشد و وقت را به بیهود تلف نکنند پرستار قابل باید گرفت که طریقه پرستاری بدانند و بی گذار باب نزنند این طبیب ماخیلی زیرک و با هوش است اما نمیخواهد بیمار خوب بشود زیرا که در این سی ساله که مشغول معالجه بود روز بروز حالت مریض بدتر میشود و آنا فانا سنگین تر میگردد بیچاره هر چه هم داشت از در و پنجره و اسباب خانه همه را فروخت حق القدم طبیب داد آخر لابد شد خانه اش را رهن گذارد و پولش را در جیب این طبیب ریخت شاید عاجی کند که خون از دلش بیاید لکن بکس سرشکش را پاک کرد و آوقه بدردهای درونی آن بینوا نمود از قرار اخبار اخیر مسئله زنجان خیلی سخت شده و مظالم این پیر مرد بر طمع یعنی سمد السلطنه مردم را مجبور بشورش و قتل و هدم دارالحکومه نموده بلی این پیر ریش سفید را ما از دیر زمانی است که بحالت مسیوقیم و سیئات اعمالش را واقفیم آیا هنوز وقت نرسیده که این نمره اشخاص دست از سر این مات مظلوم بردارند و جوانهای تازه کار که جوای نام نیک هستند مصدر خدمات کردند یا از زنجان تشریف آورده بکرمان قدم رنجه خواهند فرمود . مسئله اختلال و اغتشاش اردیل و توابع نیز دردی بروی دل گذارد و غم برغم افزوده است یزد نیز گرفتار انقلاب است چاره این بد بختیها جز در سایه تدبیر طبیب حاذق خبر خواه ممکن نیست . اما چه توان کرد که حشرات مثل مور و ملخ همه جا پراکنده و در اغواء ملت سعی بایغ دارند وقتی بیدار خواهیم شد که قافله گذشته هوا کرم شده عبور از این وادی بر هول و خطر مشکل خواهد بود زیاد هم حرف بزیم گرفتار آنموشکها میشویم که همه کس میداد و نوشته میخواند سکوت هم از شریعت ملت خواهی و روزنامه نویسی خارج است غیر از سوختن و ساختن و منتظر ورود یک بلاء عظیمی شدن کاری نداریم عنان اختیار از دست ما بیرون است و سر رشته در کف دیگران خوب است آنها بجل خود و اعقاب خود ترحمی بکنند و باد بیاورند از رویکه جملگی را اجانب بک زنجیر بسته و بایک چوب میرانند خدایا خداوند اتواز درون ما کاهی و از نیات ما واقف و بصیرت تو شاهد باش ما تکلیف خود را اداء کردیم و لب از گفتنیها فرو بستیم لکن قوم از ما نشنیدند و گوش بطرف بیانات ما ندادند و ما خود را گرفتار ذلت و اسارت دائمی نمودند ملت اسلام را از چنگ کرگان خانگی خلاص ننمودند و بناله مظلومان اعتنائی نکردند و وظائف مقدسه را که در مذهب نوع خواهی فریضه ذمه آنها بود انجام ندادند و از ما هم پذیرفتند وعاه را اغفال نمودند . می ظمیر و عدالله و کاز امرالله قدر اقدورا

بقیه محاکمه آصف الدوله و سالار مفخم

(بارعای قوچان پنجشنبه ۱۵)

در این موقع امیر اعظم وارد شد

(استنطاق سردار مفخم)

وزیر -- چند وقت بعد از بردن اسراء شما حاکم استرآباد شدید ؟

جواب -- بعد از هفت ماه

وزیر -- حکمی در اینخصوص بر شما

صادر نشده ؟

جواب -- ندم را دولت برای همین کار معین کرد صریحا شاهزاده عین الدوله بمن گفتند دولت سالی دوست هزار تومان خرج میکند برای جلوگیری از یموت البته باید بروی اسراء را استرداد نمائی --

وزیر شما چه اقدامی کردید ؟

جواب -- من رفتم همه سر کردها را خواستم حکم دولت را بانها گفتم در جواب گفتند اسراء را بهمه یموت فروخته اند حالیه موقع نیست باید صبر کرد تا موسم زراعت بشود موقع زراعت رفتم قره تپه اسراء را خواستم یکی را بیول خریدم . ۵۰ تومان دیگری را خواستم برداشت فرار کرد اورا دنبال کردم خودشرا کشته اسیر را آوردم بعد بدولت تلگراف کردم اگر بیول میخرید این مخارج اوست اگر بزور میگیرید فلان قدر مصارف دارد مدتی سیم کار نکرد اردو از قره تپه رفت آق قلعه منتظر جواب شد

بالاحرم جواب رمز آمد که بیش از این با یموت مقابله نشوید اردو را بردم شهر ۵۵ روز طول کشید موقع زراعت گذشت هوا گرم شد یموت رفت بیلاق عین الدوله معزول شد بشیر الدوله تلگراف کردم تکلیف خواستم در جواب بنده را احضار بطهران کردند - برای اثبات خدمت خودم هم اردو را عکس برداشتم وهم آن دوفتر اسیر را آوردم طهران والان حاضرند

وزیر - اگر بر طبق حرف خود سند دارید و ابراز بدهید قابل تحسین خواهید بود حالا قوچانیها این دواسیر را میشناسند ؟

کد خدا علی - من رفتم استرآباد با علی کبرخان آنها را دیدم سراغ هم گرفتم جواب مرا ندادند معلوم نشد این دو اسیر کی هستند از ما که نیستند

(سردار در خارج بنکارنده گفت این دوفتر از اسراء نیستند از آنها هستند که آصف الدوله فروخته است)

وکیل التجار -- شما برای چه مخارج میخواستید قشون که حاضر بود حمله هم که مخارجی ندارد

سردار مفخم -- آخر از اول تا آخر یک بول ندادند امیر اعظم -- من توضیح کنم این سوارها سوار معمولی بودند و کفایت جنگ یموت را نمیکند ای جنگ آنها بیست هزار قشون لازم است و مخارج زیاد در کار است وزیر -- اطلاعات شما در این باب چیست ترکمان خودش رفت یا شادلو آنها را دعوت کردند ؟

جواب -- دوجی مفاخر الملک رفتند و اسیر آوردند و از خاک بجنورد گذشتند ، وزیر - شادلو هم بود باخیر ؟ جواب -- در خاک استرآباد که نبودند اما ملحق شدند شاید (اطلاعات امیر اعظم)

اطلاعات امیر اعظم همانها است که در مرقوم خود ثبت کردند و در سابق نکاشتیم دیگر محتاج تکرار نیست حاصلش آنکه اکرم الملک مفاخر الملک سالار مفخم بشرا صکت اینکار را کرده و هر سه سهم برده اند (اطلاعات رشید نظام)

وزیر -- تو و فتیکه مأمور شدی چه کردی و چه تحقیقات نمودی ؟ جواب -- حاجی میر آخوری بود آدم سالار با هم از طهران رفتیم شاهرود از آنجا من خیال رفتن میان ترکمان را داشتم حاجی میر آخور تلگراف کرد بسالار که فلان خیال رفتن میان ترکمان را دارد سالار جواب داد هر طور هست او را بیاور بجنورد لکن من قبول نکردم رفتم میانه قان بخزرو ایکتر اجا حاجی محمد دوجی برای اطلاع از مقصود پیش من آمد مدکه لغت شد رؤساء را جمع کرد آورد پیش من همه گفتند سالار فرستاد ما را دعوت کرد اطعمینان داد چون آصف الدوله شجاع الدوله را عزل کرده بود خیال تلای باو داشتند اسم این رؤساء ساری خان شیرخان باباخان قولدرخان است و گفتند براه نمائی سالار ما رفتیم چاییدیم از آنجا رفتم میان طوائف در منزل قلیچ ایشان که ملای طائفه است رفته دو شب مرا نگاه داشت باز همان تفصیل را نقل کرد و گفت من شرح حال را نوشته برای مشیر الساطنه فرستاده ام --

سالار صد سوار از طایفه جان قربانی دارد نور محمد جان قربانی آمد میان یموت که برای سالار اتفاقی افتاده اسبابی فراهم کنید حاجی میر علی خان حاجی محمد قلیخان حاجی حسنخان کدخدا حسن همه مجلس میکنند قرار میشود آدم همراه آنها بکنند که سه منزل خاک بجنورد آنها را همراهی کرده بلدیت از آنها بنماید ده سوار سمورقانی بیسلیت کدخدا حسن ۱۵ سوار هم بیسلیت نور محمد جان قربانی همراه آنها کرد باز هم مطمئن نشده پسر کدخدا حسن را بکرو میگذارند که اگر بسلاطت میراجت کردند او را مرخص کنند سوار حرکت کرد رفت نزدیکی (ماه) اذان صبح ریختند سر طایفه باشقانلو

وزیر — خدا حسن هم همراه آنها بود

یوسف — بلی

باز رشید نظام شروع بحرف کرده گفت من ماندم منزل آن آخوند سائق شیخی آمدند گفتند ما حاضریم سالار بازده هزار تومان از ما گرفته پس بدهد ما اسراء را رد میکنیم دو اسیر هم برای من آوردند من گفتم بردن دونفر اسیر صحیح نیست باید همه را پس گرفت پس حاجی محمد همراه من آمد مرا آورد نزدیک چادر باشقانو از آنجا خودم رفتم به بجنورد

وزیر — آنجا رفتی چه کردی ؟

رشید نظام — با سالار نشستیم اول از من گله کرد که چرا رفتی در میان ترکمان گفتم ازینها گذشته آنچه باید بفهمم فهمیدم هر چه کرد بر خلاف معلومات خودم بکنم نکردم واقعه را بشاه و صدراعظم تلگرافی کردم -- سالار گفت نصف را من میدهم و نصف دیگر را قوچانیها بدهند جواب از طهران آمد که ربطی بقوچانی ندارد از سالار بگیر بدون سؤال و جواب باید يك ساعته از او بگیری

وزیر — (خطاب بسالار) چه اعتراضی بر این حرفها دارید ؟

سالار — تلگرافاتی که با عین الدوله کرده بخواید خواهید فهمید که مطابق با این عریض نیست

وزیر — بسیار خوب رفته بنویسید به تلگرافخانه سه شبه ان پسر را با تلگرافات بیاورند بعد وزیر خطاب کرد بموق المالك که اینها ابردار بر آن پسر را بادوزن ببینند رشید نظام — من بسالار سخت گرفتم حاضر شد مبلغی پول بدهد بشاهزاده عین الدوله اما شاهزاده راضی نشد و گفت حتما باید اسراء را پس بگیرد

— خلاصه مذاکرات مجلس دار الشوری

(روز شنبه ۱۷ شهر جمادی الاولی)

لایحه از طرف انجمن اتحادیه طلاب و انجمن فارس و کرمان و خیریه محله بازار و عموم مات قرائت شد که از قرار مکاتیبی که این ایام از علماء و طلاب جناب عالیات رسیده است دولت سنیه عثمانیه از تبعه دولت ایران میخواهد عسکر و سرباز بگیرد و رسماً هم اعلان داده و مشغول سر نویسی هستند که یا قبول این کار بنمایند و یا از آنجا بوطن خودشان عودت نمایند مستدعی از مجلس شورای ملی هستیم که تلگرافی بحجج اسلام و علماء اعلام شود که مقدم شریف خودشان را بر ما ملت ارزانی فرموده چشم ما را بفیض حضور خودشان روشن کرده در یکی از اماکن مشرفه مملکت ایران قم یا خراسان را دارالمعلم قرار دهند و زیاده از این

رهین بعضی از تحمیلات اجانب نباشند مذاکرات زیاد در این باب شد بالاخره قرار شد که وزارت خارجه را بخوانند در کمیسیونی از او تحقیقات شود و مصادقه بین دولتین را در این باب ملاحظه نمایند هر چه صلاح شد اقدام نمایند

مذاکره از اغتشاش یزد و نخاستن مشیر المالك شد بنا شد بوزارت مالیه بنویسند که مجلس از وزیر مالیه اصلاح مالیات یزد و رضایت خواطر آنها را میخواهد تلگرافی از اغتشاش اردبیل و تظلمات اهل آنجا قرائت شد که از تحریکات حکومت و شرارت ایل و سوارها اهالی اردبیل مضطرب و از بی آذوقه کی نزدیک است که تماماتف شوند و همچنین تلگرافاتی چند از اغتشاش و انقلاب زنجان که بواسطه جلوگیری حکومت از بعضی مفسدین بخانه حکومت ریخته او را زخم دار کرده از شهر بیرون نمودند و حاتم وزیر را چاییدند دارالحکومه را خراب کردند چند قتل شد و مردم امنیت ندارند

تلگرافی از طرف بعضی از اهالی زنجان آمد که حکومت تعدی کرده دو دختر کشید جریمه بی جهت گرفت مامور حکومت قتل کرده اینها اسباب هیجان ملت شد بعد از مذاکرات زیاد قرار شد که بوزارت داخله اخطار شده اصلاح آنها را خواهند گفته شد که امیر اعظم چایاری مامور بزنجان شد

مذاکره از فرستادن نظامنامه ایالتی شد بولایات که که آخر بنای مجلس بر رفتن ماموری از طرف مجلس شد یا همان مامور از طرف وزارت داخله برود هر کس در این باب عقیده خود را اظهار داشت بالاخره رای گرفتند که ایا ماموری که طرف وثوق مجلس هم باشد از طرف وزارت داخله برود کالیست یا یک نفر مامور از طرف وزارت داخله و یک نفر مامور که محل وثوق و اعتماد مجلس باشد از طرف مجلس بمعیت بمصاحبت نظامنامه بولایت بروند اکثریت آراء بر رفتن دو مامور مذکور شد مجلس ختم شد

(اعلان)

درماه ربیع الثانی هر کس پول گم کرده باشد در حسن آباد سر مقبره مرحوم حاج شیخ هادی برود ترداً فاشیخ محمد حسین نجم آبادی نشانی بدهد دریافت کند

اعلان

کتاب مستطاب ایضاحات در معنی آزادی اثر خانم جناب مستطاب استاد افضل طالبوف بطبع رسیده در اداره ندای وطن در خیابان ناصریه مقابل مدرسه دارالفنون بفروش میرسد قیمت همان است که بخارجش شده جلنی بکتران حسن الحسینی الکاهانی